

حکایت می‌کنند که ملانصرالدین، به سبب مهاجرت به شهر و زندگی به شیوه مدرن، کمر دردش به شدت عود می‌کند، طوری که نمی‌تواند گام از گام بردارد. تا این‌که مجبور می‌شود با بی‌میلی خودش را به پزشک متخصص نشان دهد. دکتر به عکس رادیولوژی او نگاه کرد و گفت: «بسیار خوب، مشکل ما با عمل جراحی قابل‌معالجه است. بلند کردن اشیای سنگین و بالا پایین کردن آن‌ها از پله‌ها، هم‌چنین سرپا ایستادن در اتوبوس و اضافه کاری، باعث افتادگی مهره‌های ستون فقرات و سایش آن‌ها شده است. شما بعد از عمل باید دو هفته در بیمارستان بستری شوید و شش ماه هم در منزل کاملاً درازکش استراحت کنید.»

القصد، ملا که هزار و یک بدبختی و گرفتاری داشت و نمی‌توانست از پس شرایط مادی و معنوی جدید برآید، لب به اعتراض گشود که «اما دکتر جان، بنده توی این شهر غریب و درندشت کسی را ندارم که ازم پرستاری کند، تازه پرداخت مخارج کمرشکن بیمارستان هم از توانم خارج است.» دکتر که در روز ده‌ها بیمار شبیه او می‌دید، پوزخندی زد و گفت: «اشکالی ندارد. چاره مشکل‌تان پیش من است. من حاضرم به ازای دو هزار تومن، عکس رادیولوژی شما را روتوش کنم!» این روزها در هر نشست و گردهمایی که با موضوع‌های مختلف برپا می‌شود، اشاره به تقابل روش‌های سنتی و پدیده‌های مدرن، نقل شیرین محافل شده است. واقعیت این است که ما امروز، خلاف میل مان در مناسبات و روابط متفاوتی نسبت به دهه‌های گذشته قرار گرفته‌ایم. همه به خوبی می‌توانیم تغییر شکل زندگی را درک کنیم. کوچک‌ترها که ذهنیتی از گذشته نداشتند، به راحتی چهره امروز زندگی را می‌پذیرند. سالخورده‌گان که نمی‌توانند قفل‌های جدید زندگی به ظاهر مدرن را باز کنند / انگار که گوهری را از دست داده باشند، پی‌درپی غمخوار ایام از دست رفته‌اند



## هزارهٔ سوم و ادبیات کودک و نوجوان

حمید نوایی لواسانی

و گروهی پا در هوا مانده‌اند؛ انگار روحشان دو پاره شده است و هر پاره به سویی کشیده می‌شود.

نگارنده این سطور، قصد آن ندارد تا به دفاع و یا رد مناسبات گذشته و حال بپردازد. بلکه قصد آن است تا از زاویه و دریچه جدیدی به مسئله مظاهر و اندیشه زندگی مدرن و ادبیات کودک و نوجوان پرداخته شود. سؤال این است که آیا رابطه‌ای بین شکل زندگی مدرن و ادبیات کودک وجود دارد؟ و اگر پاسخ مثبت است، آیا ما قادر هستیم این رابطه را از بین ببریم و نیازهای واقعی عاطفی، احساسی، شناختی و مهارتی کودکان را تامین کنیم؟

در مقام پاسخگویی به این سؤال‌ها برآمدن، پیش از آن که موضوع مورد بحث به خوبی درک و دریافت شود، کاری عبث و ساختن کلافی سردرگم است که جز طرح کلیش‌های مطالب تکراری، چیزی عاید خواننده نخواهد کرد. در این فرصت کوتاه، حتی اگر بتوانیم زوایای جدید و پرسش‌های دقیق و تازه‌ای مطرح کنیم، به زعم نگارنده تلاش بزرگی انجام داده‌ایم، زیرا که پرسش صحیح و تبیین درست مسئله، می‌تواند گام بلندی تا آستانه راه حل‌ها و پاسخ‌ها باشد.

به نظر می‌رسد در جوامع عقب مانده و رو به رشد مشرق زمین، اعم از این که سیاست‌مداران آن رویکردی ایدئولوژیک یا سکولار داشته باشند، دو نیروی فکری با تمام توان و امکانات اجتماعی و سیاسی خود، رودرروی یکدیگر ایستادند. گروهی معتقد به حفظ سنت‌های گوناگون نیاکان خود هستند و تصور می‌کنند که در صورت هرگونه تغییر اجتماعی و اقتصادی، شکل و محتوای زندگی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی گذشتگان می‌تواند نیازهای امروز آنان را پاسخ دهد و به دلیل ارزش‌های ذاتی خود، به استحکام جامعه منجر شود. گروهی نیز معتقدند که ارزش‌های اجتماعی و فرهنگی اعتباری و تاریخ‌مندند و لذا نمی‌توانند حتی ظروف مناسبی برای نیازهای متحول و جدید انسانی

باشند. هر گروه نیز با توجه به نمونه‌ها و عملکرد مثبت و منفی گذشته و حال، دلایل محکمه‌پسندی ارائه می‌دهند. عده‌ای هم در این میان، به حفظ مظهر و استفاده از ظروف جدید معتقدند.

به نظر می‌رسد که فارغ از بحث‌های گروه‌های یاد شده، بعضی از پیش‌فرض‌های کلی‌تر می‌تواند به ما کمک کند:

الف) آن چه باعث شده است بشر بر روی کره زمین حفظ شود و به حیات مادی و معنوی خود ادامه دهد، استفاده از بصیرت، خلاقیت‌ها و نوآوری ذهن او بوده است.

ب) بر این اساس، بشر در طول تاریخ شیوه‌های گوناگونی برای حفظ و ادامه حیات خود انتخاب کرده است.

ج) به گواه تاریخ، ادیان نیز به دلیل درک و دریافت متحول جوامع بشری، به دور از این افت و خیزها نبوده‌اند.

د) مقاطع مختلف تحولات زیستی بشر، با همه تلخی‌ها و شیرینی‌هایش برآیند عملکرد (نه یک کشور و یک ایدئولوژی خاص) تمام نخبگان علمی، سیاسی، اقتصادی جهان و براساس درک و شناخت محدود این نیروها بوده است.

ه) شکی نیست که حدود یک‌صد سال اخیر، چهره جهان در ابعاد فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به کلی دگرگون شده است؛ به طوری که انگار فرزند دیگر نشانی از پدر ندارد! واقعیت‌های امروز سیاره زمین که تا پیش از این پنهان و دور از چشم ساکنان آن بوده است (رشد بی‌رویه جمعیت، محدودیت منابع طبیعی زمین، آلودگی‌های بعدی زیست محیطی، نابودی گونه‌های مهم گیاهی و جانوری، خطر آلودگی بمب‌های شیمیایی و سلاح‌های هسته‌ای، اهمیت مشارکت‌های اجتماعی در تعریف دولت مدرن و لزوم مشارکت‌های منطقه‌ای و جهانی برای حل مشکلات

و...) نشان می‌دهد که چالش‌های امروز ما هیچ‌گونه ارتباط ماهوی با زیست بوم قبلی ما ندارد و حل آن‌ها خلاقیت و ابتکار عمل جدیدی می‌طلبد.

و) و بالاخره آن‌که واقعیت‌ها و دستاوردهای عظیم فرهنگی / اجتماعی و علمی بشر نشان می‌دهد که آن‌چه حیات زنده کره زمین را حفظ و پایدار نگه داشته است، تفاوت و تنوع گونه‌ها، نیروها، انرژی‌ها و اشکال مختلف پدیده‌ها بوده است. به این لحاظ، توجه به حفظ تنوع افکار، اندیشه‌ها، نوع زیست، ارزش‌ها و احترام به بروز خلاقیت، آفرینش و ابتکار می‌تواند تضمین‌کننده صلح و آرامش حیات بشری باشد.

همان‌طور که گفته شد، در یک‌صد سال اخیر تا به امروز که وارد هزاره سوم حیات خود روی کره زمین شده‌ایم، تحولات عظیم و باورنکردنی اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی، کشورهای جامانده و منزوی را به چالش کشیده و توفانی عظیم پیکره آنان را به لرزه انداخته است. فرو ریختن مرزهای فرهنگی کشورها، از طریق رسانه‌های پرفرودت ماهوارهای، دیگر خلوت و آرامشی برای گوشه‌نشینان باقی نگذاشته است. در مقابل این خیزش شگفت‌انگیز، روشنفکران بعضی از جوامع به فکر چاره افتاده‌اند تا هر چه زودتر از دستاوردهای جدید برای حفظ ارزش‌های نیاکان خود بهره بگیرند و نیز با درک آفت‌های ممکن، پادزهری برای آن بچویند. از سویی بی‌تفاوتی، سکوت فرهنگی و خلسه فکری نخبگان فرهنگی و اجتماعی، به گواه تاریخ یک‌صد ساله کشورهای یاد شده، می‌تواند به قیمت گسیختگی فکری / هرج و مرج فرهنگی و سرخوردگی اجتماعی و تکرار تلخی‌های تاریخ تمام شود.

در این وضعیت و در این دریای مواج و خروشان تحولات هزاره سوم چند شیوه می‌توان انتخاب کرد. یا به تکه پاره‌های کشتی کوچک گذشتگان چنگ اندازیم و مسئولیت هر اتفاقی را بپذیریم و یا بدون زحمت و با شعار «هر چه بادا باد»، با امواج خروشان تا ساحل غریب

دیگران پیش رویم و یا با تدبیر و خلاقیت خود، قبل از رسیدن خیزش‌های عظیم‌تر، کشتی درخوری بسازیم و به سمت ساحل آشنا و امن خود پارو زنیم و ساختن این کشتی، البته به دست نخبگان آزاداندیش، خلاق و دلسوخته امکان‌پذیر است.

### نیروی کشش آینده

بی‌شک چرخ تاریخ را نمی‌توان به عقب بازگرداند و از نقطه بی‌ثباتی حوادث، به بازسازی و تغییر آن پرداخت، اما از دست دادن فرصت‌های امروز نیز به بهانه مرثیه‌سرایی، وضع را بهتر نخواهد کرد. گذشته آینه‌ای است که نشان می‌دهد که ما چه بوده‌ایم و چه خطاهایی نسبت به امروز داشته‌ایم اما این به معنای آن نیست که تمام راز و رمز حرکت به سوی آینده بهتر، در بازسازی و استفاده از نیروهای محرکه دنیای گذشتگان نهفته باشد. دکتر جورج لند و دکتر بت جارمن، در کتاب ارزشمند و تأمل برانگیز خود به نام «آینده خلاقیت و خلاقیت آینده»، با بررسی فرایند طبیعی حیات، به عنوان یگانه الگوی مناسب برای تحول گروه‌های انسانی، نشان می‌دهند که آن‌چه باعث تغییرات و دگرگونی پدیده‌ها شد، فقط نیروی آفرینش پی‌درپی و کشش آینده است. در واقع آن‌چه پدیده‌ها را به تحول رهنمون می‌کند، عملکرد تکرارشونده و رفتار گذشته آن‌ها نیست بلکه الگویی است در فراسوی امروز که موجب می‌شود تا به امکانات و روابط دید چنگ زند و فرصت‌های تازه‌ای برای پایداری حیات ایجاد کند. هدفمند بودن کلیه فرایندهای حیات، استراتژی ژن‌ها و قدرت نیروی محرکه کاوشگری در حیوان و انسان، نشان می‌دهد که کشش آینده، به اندازه فشار گذشته واقعی است. در این کتاب، دوران‌های مختلف زندگی بشر و دلایل افول تمدن‌ها و سازمان‌های انسانی بررسی و نشان داده شده که درک نکردن کشش آینده و رسیدن

به «نقطه انفصال»، چه فجایی برای بشر پدید آورده است. و بالاخره ما با بررسی کارکرد سازمان‌های جدید و پویا که به جهان‌بینی خلاق دست پیدا کرده‌اند، آشکار می‌شود که بشر در هزاره سوم، به درک نقطه انفصال رسیده است و تنها جهان‌بینی خلاق می‌تواند او را از بحران‌های فعلی منطقه‌ای و جهانی نجات دهد و سطحی بالاتر از روابط انسانی، فردیت و خلاقیت گروهی به ارمغان آورد.

### تصویر امروز ما

«... موتور توسعه غرب، تحت تأثیر انقلاب صنعتی و با هدف تغییر قوانین طبیعت و زندگی، به منظور سلطه بیش‌تر و کامل به حرکت درآمد و عقب ماندگی کشورهای شرقی و اسلامی را به همراه داشت. در دوران مشروطه و پس از آن نیز اتفاقی در زیر ساخت‌های اجتماعی و اقتصادی ایرانی رخ نداد؛ جز آن که دروازه‌های کشور از بیخ و بن به روی مظاهر تمدن غرب گشوده شد و سیل کالاها، محصولات صنعتی و مدهای فکری و فرهنگی به ایران سرازیر شد، بی‌آن‌که بتواند محرکی برای تلاش سازنده ایرانیان باشد. از آن دوران تا به امروز، پیوسته پوسته گشاد و مضحک تمدن غرب بر تن شرقی ما لق زده است و ما نتوانسته‌ایم درخور اندیشه و فرهنگ و هویت خود قیای متناسبی بدوزیم. به همین دلیل نیز برای تحول جامعه خود، رویا و تخیلی بومی و برخاسته از تفکر علمی نداشته‌ایم و هیچ‌گاه برنامه‌ریزی علمی در جامعه استبداد زده ما، با ساختارهای عقب مانده‌اش، ضرورت بیان پیدا نکرده است. اما پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام جمهوری در ایران و تحت تأثیر تحولات پرشتاب سیاسی اجتماعی و اقتصادی. چند دهه اخیر، به تدریج دوران بهت، حیرت و شیفتگی گذشتگان نسبت به تمدن غرب، پشت

سر گذاشته شد و وضعیت اکنون ما، به خودآگاهی تاریخی نسبت به عقب‌ماندگی علمی تبدیل شده است. اکنون نهادهای علمی جامعه تلاش دارند تا با ایجاد الگوهای متفاوت پیشرفت علمی، راهی برای توسعه پایدار بیابند. هر چند که راه بس دشوار است و پراشوب و سنگ‌های کوچک و بزرگی پیش‌رو دارد، اما تنها مفری است که می‌تواند پاسخگوی تنگناهای کشور باشد.» (۱)

بنابراین چه گفته شد، جامعه در حال گذار و متحول امروز ما، از یک سو با در گروی اندیشه‌های ناب گذشتگان دارد و از سوی دیگر می‌خواهد افق‌های آینده را جست‌وجو کند و سهمی در تولید دستاوردهای مادی و معنوی بشر داشته باشد. متأسفانه در شرایط سخت دوران گذر اجتماعی، گروه‌های ضعیف‌تر و درحاشیه مانده، فشار بیش‌تری را تحمل می‌کنند و از این میان، کودکان و نوجوانان به دلیل کم‌رنگی جایگاه اجتماعی و حقوق انسانی، آسیب‌پذیرترند، به راستی آنان چگونه می‌توانند به درک صحیحی از شرایط زیست خود، ارزش‌های اجتماعی و مهارت‌های زندگی دست پیدا کنند؟ چه سازمان‌ها و گروه‌هایی آموزش مهارت‌های اجتماعی و تقویت بینش اجتماعی و خلاقیت آنان را به عهده دارد؟ به قول رابرت موزر در کتاب «تجربه مدرنیته» از مارشال برمن، اگر جهان آزاد راه‌ها، کلان شهرها با برج‌ها، آسمان خراش‌ها و نیز شهرک‌های اقماری آن را تنها یکی از پدیده‌های زندگی در دنیای مدرن محسوب کنیم، چگونه می‌توانیم کودکان و نوجوانان را برای زیستن در چنین مناسبات و روابطی آماده کنیم؟

«براساس گزارش جدید سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، در حال حاضر از جمعیت ۷۰ میلیون نفری ایران، حدود ۴۷ میلیون نفر یا ۷/۶۲ درصد شهرنشین هستند و ۲۳ میلیون بقیه در روستاها زندگی می‌کنند. براین اساس، تمامی رشد

و ازدیاد جمعیت این دهه، خواه به طور طبیعی و خواه از رهگذر مهاجرت به مناطق شهری افزوده شده‌اند و مناطق روستایی نقشی در جذب و نگهداشت این اضافه جمعیت ایفا نخواهد کرد.» (۲)

در زندگی شهری امروز جامعه ما، کودکان و نوجوانان چقدر با مهارت‌های اجتماعی و شهروندی آن آشنا هستند؟ خیل کودکان و نوجوانان روستایی که همراه بزرگسالان، مجبور به کوچ اجباری به حاشیه شهرها شده‌اند، چقدر با شیوه‌های زندگی شهری آشنا هستند؟ رشد شتاب زده آپارتمان نشینی، ترافیک و رفت‌وآمدهای درون شهری، آلودگی‌های تهدیدکننده محیط شهری، حضور رسانه‌های پر قدرت در تهییج افکار عمومی، وظایف شهروندی و مشارکت‌های اجتماعی، نحوه روابط انسانی و رعایت قراردادهای اجتماعی و... از جمله مواردی است که عدم آگاهی از آن، زندگی را برای شهروندان طاقت‌فرسا کرده است. پدیده‌هایی مانند کودک آزاری، حقوق کودکان، بچه‌های خیابانی، کارتن خوابی، کودکان کارگر و دستفروش و نان‌آور و... پدیده‌هایی است که در دنیای شهرنشینی حضوری جدی دارد.

علمی مانند ژنتیک، بیوتکنولوژی، فضای و ماهواره‌ای، نانوتکنولوژی و... می‌رود تا در دهه‌های آینده نقش و وظایف انسان و جایگاه او را به عنوان شهروند دگرگون کند. در این شرایط، وظیفه آشنایی کودکان و نوجوانان نسبت به زندگی متحول امروز و فردای او، به عهده چه گروه‌هایی است؟ آیا آنان باوری به این تحولات دارند؟ ابزار و امکانات ایشان چیست؟ آیا حد و حدود تعاریف مربوط به مهارت‌های زندگی و شهروندی، به خوبی برای‌شان روشن است؟ و آیا این تعاریف مطابق و منطبق با نیازهای فرهنگی و اجتماعی جامعه ما تنظیم شده است؟ تصویر روشنی از جواب‌ها را می‌توان از طریق تعیین شاخص‌ها و مطالعه و بررسی محتوای مجله‌ها، تولیدات سینمایی

و تلویزیونی، کتاب‌های درسی، آموزشی و ادبی ترجمه‌ای و تألیفی در یک دهه اخیر به دست آورد.

کودکان و نوجوانان، فرزند زمانه خویشند و حق دارند از دستاوردهای بشری، در راستای تحول و تعالی شخصیت و فردیت خویش استفاده کنند. آشنایی کودکان و نوجوانان با دنیای امروز، رسالتی مهم در هدایت اجتماع آینده است. شهروندی به احساس مسئولیت و نقش‌آفرینی نیاز دارد. تحول در تعریف دولت و نقش مدرن آن در جامعه امروز، باعث شده تا دولت‌ها به عنوان برطرف کننده انسدادهای رشد اجتماعی آحاد مردم، آنان را به مشارکت اجتماعی دعوت کنند. براین اساس، کودکان و نوجوانان در جوامع رو به گذر، پلی خواهند بود که می‌تواند نسل‌های بعدی را با کم‌ترین صدمه، از دره بی‌هویتی عبور دهد. بنابراین در جوامع عقب‌مانده، بیش‌تر از آن‌که دشمنان و سودجویان خارجی مانع پیشرفت جامعه باشند، شهروندان ناآگاه نسبت به حقوق و وظایف خویش، می‌توانند باعث آسیب‌های کلان اجتماعی و اقتصادی شوند. در پایان، باید اشاره کرد که ادبیات کودکان و نوجوانان و نیز رسانه‌های فراگیر، نقش تعیین‌کننده‌ای در درک و هوشیاری مخاطبان خود دارند. برای کودکان و نوجوانان ما شایسته نیست که بدون ایجاد فضا و توانایی‌های لازم، به هزاره جدید مهاجرت کنند و به سبب ناآشنایی با قواعد زندگی در آن دوران، دچار سردرگمی و صدمه روحی و فکری شوند.

### پی‌نوشت

- ۱- از مقاله «داستان علمی، تخیلی می‌نویسم، پس هستم»، سخنرانی در اولین جشنواره بین‌المللی کتاب کودک در شهر کرمان، اسفند ۱۳۸۳
- ۲- روزنامه همشهری، مورخ ۱۳۸۴/۱۰/۱۲، رشد شتابان شهری ایران، گزارش سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی